

English title: The Two Russian Revolutions, and, Once Again,
On the Theory of Permanent Revolution

6177

رايا د ونايوقسکايا

دو انقلاب روسيه

ويکبار ديگر

د پاره تئوري انقلاب مداوم

پیشگفتار فارسی

این جزوه را در کلیت مفید تشخیص دادیم و از اینرو اقدام به ترجمه آن نمودیم تا در دسترس علاقمندان فارسی زبان بحثهای جنبش کارگری قرار گیرد .

یقیناً این جزوه از برای کسانی که پیشروان و پیروان زهدی و جزم و جمود فکری را پیشه کرده اند برگرداننده نشده بلکه قدی است هر چند کوچک جهت زدودن چسبیسار دشواریها که بر اندیشه کاشگران و پیوندگان انقلاب پرولتاریائی حاکم است .

توضیح - نکات اضافه شده در متن فارسی توسط مترجم همه جا در بین دو کروشه [] آورده شده است .
افزودن این نکات صرفاً بمنظور کمک به رساکردن هر چه بیشتر متن صورت گرفته است .

کمیته برای آزادی کار

دسامبر ۱۹۷۹

اول اکتبر ۱۹۲۹

دو انقلاب روسیه و یکبار دیگر در مورد تئوری

انقلاب مداوم

دوستان عزیز!

۱۹۲۹ صدمین سالگرد تولد لئون تروتسکی است. بلخاظ سیمای ^{هنفی} — روزی تروتسکیسم که بسی مهتر از سهم تاریخی او در دو انقلاب کبیراست، از برای من نگاشتن آنچه آنچنان مقاله بزرگداشتی که در خور صدمین سالگرد بود میسر نشد. شهادت چنان اثر کرخ کننده‌ای بر انقلابیون دارد که تراوی آموزشی در سهای عاجل برای حال را بسیار دشوار میگرداند. از اینرو قتل وحشیانه روزالوکزا جبرگ نقدر جدی تئوری اقتصادی او را در [جزوه] انباشت سرمایه برای مدت درازی به عقب انداخت. اگر چه این اثر انحرافی جدی از تئوری مارکس بود. در مورد تروتسکی هم بخاطر اینکه ما قبل از قتل وحشیانه وی از او جدا شده بودیم هم بخاطر اینکه هیچ چیز نمیتوانست جلو فریاد نه ما را در مقابل درخواست او جهت دفاع از روسیه استالینی علیرغم معاهده هیتلر — استالین که راهکنای جنگ دوم جهانی شد بگیرد، وضع کاملاً بر این منوال نبود. از برای ما ضروری شد که نه تنها خود را از هیولای سرمایه‌داری دولتی‌ای که روسیه‌یان بسدل شده بود بلکه همچنین از تروتسکیستها که دنبالچهای از آن گردیده بودند جدا سازیم.

با این وجود در نوشتن نقد حاضر بشکل یک نامه سیاسی — فلسفی به نیوز اند لترز کمیته‌یز (News and Letters Committees) بهنگام صدمین سالگرد آسانتر گردید. واضح است که من سهم تاریخی تروتسکی را از نظر دور نمیدارم ولی همچنین می‌باید روشن شود که سهمیه او نمیتواند را مرا

بر انتقادی که پاک کردند مغرور است که حول تئوری انقلاب مداوم انباشته شده بیند. بخصوص در شرایط کنونی که مشغول پرداختن به مسئله روزا-لوکزامبورگ هستیم، کسی که یکی از سه بیتی بود که ترتسکی بر روی آن انترنا-سیونال چهار را بنا نهاد - لنین، لوکزامبورگ، لیبکنخت.

انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ نقش عظیم ترتسکی را برای همیشه آکنده به تقدیس کرده اند. همان دو انقلابی که بهر رو بیانگر حکایتی است بسیار متضاد از تئوری آن که نام ترتسکی با آن عجین شده است، چرا که او آفریننده تفسیر تئوری انقلاب مداوم در قرن بیستم است. اصطلاح "حکایت متضاد" اشاره‌ای به انتقادات وارده بر آن تئوری - بانضمام انتقادات من بر آن - نیست. در واقع این واژه هم نشانه‌ایست به ادعاهای خود ترتسکی و هم به انکشاف این تئوری از یکطرف در رابطه با تجزیه و تحلیل لنین از این انقلابات و از طرف دیگر در رابطه با لوکزامبورگ. این همه رهبر انقلابی هستند که مهربانی همانند خود را بر تاریخ زدند و این نه فقط در رابطه با گذشته بلکه در مورد شرایط کنونی نیز صدق میکند و بی شک دامنه آن به آینده نیز کشیده خواهد شد.

اخیراً در مطالعه مجدد انقلابات ۷ - ۱۹۰۵ به نطفه عطشی در زندگی روزا لوکزامبورگ، کنکوره ۱۹۰۷ حزب کارگر سوسیال دموکراتیک روسیه در لندن بسیار حباتی گردید. این نه فقط از جهت نقطه نظرات وی بلکه همچنین بخاطر دیدگاههای لنین و ترتسکی و از اینرو سایر گرایشات موجود در روسیه بود چرا که این کنکوره واحد بلشویکیا و منشویکیا بود که برای اولین بار همه گرایشات درون آن شرکت کرده بودند. ترتسکی در ۱۹۲۲ بهنگام بازتولید کتاب ۱۹۰۵ از جهت افزودن آن به چاپ مسکوی مجموع آثارش در میان ضمیمه‌ها نکات زیرین را افزود:

۱- مقاله "اختلافات ما" که او در آن هم به بلشویکیا و هم به منشویکیا حمله

کرد و در جریده لهستانی روزالوکزامبورک بسال ۱۹۰۶ بچاپ رسیده بود.
 ۲- سخنرانی اصلی او در مورد "رابطه سوسیال دموکراسی با انقلاب بورژوازی"
 درکنگره حزب کارگر سوسیال دموکراتیک روسیه. این دو مقاله، بخصوص اولی،
 عامل جهش دهنده حمله ترسکی شد، حظه ای که هرگز مرتفع نگردید. در واقع
 در ۳۲-۱۹۳۰ او مجددا در ضمیمه ها به این دو تکه بازگشت که حاصلی
 کمتر از تاریخ انقلاب روسیه^۳ که درحکم بنای یادبودی تاریخی بود را در بر-
 نداشت.

آنچه در ضمیمه های هیچیک از دو اثر گجانیده نگردید، اگرچه سببی بر
 مقاله ۱۹۰۵ درباره "اختلافات ما" بود، مقاله ۱۹۱۰ او در نیوزایت تحت
 عنوان "انکشاف گرایشات سوسیال دموکراسی روسیه" بود. این مقاله تا آنجا که من
 میدانم تاکنون به انگلیسی برگردانده نشده است. با اینحال این مقاله درحکم
 موج پنهان تمام مشاجرات بود. مقاله کنین تحت عنوان "مفهوم تاریخی مسارزه
 درون حزبی" در پاسخ و در نقد مقاله ۱۹۱۰ ترسکی بود.
 این اثر چنین سئوالاتی را در دستور کار قرار میدهد: تئوری چیست؟ رابطه
 تئوری با پراتیک چیست؟ و چگونه این هر دو با شرایط عینی [ابزکتیو] مرتبطند؟
 بگذار چیست دریافت جان قضیه از ابتدا و با شرکت ترسکی درکنگره ۱۹۰۷ که
 حول انقلاب ۱۹۰۵ دور میزد، شروع نمائیم.

بخطا داشته باشیم که این بهنگامی اتفاق افتاده که ترسکی به نقطه اوج
 فعالیتهاش رسیده بود، [یعنی] بهنگام اعتصاب عمومی ای که توسط شورای
 سن پترزبورگ هدایت میشد و او در رأس آن بود. این نتهها نقطه اوج انقلاب
 بود بلکه اوج انکشاف تئوریک ترسکی بود، چراکه او آنچه بعدا به تئوری
 انقلاب مداوم معروف شد را از آن ترسیم نمود. مطلقا هیچکس حتی لنین و

لوکزامبورگ حریف این ادراک جهش وار نبود که اعلام میداشت روسیه عقب افتاده درگیر در انقلاب بورژوازی نه فقط میتواند قبل از کشورهای پیشرفته انقلاب کند بلکه در روسیه مطلقاً - "دریک حلقه ناکستی" به سوسیالیسم نائل گردد. این اصطلاح "حلقه ناکستی" که مشخصاً به انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اشاره میکرد - و نه فقط مفهوم انقلاب مدام که مارکس در خطابه ۱۸۵۰ به جمعیت کمونیستی انکشاف داده بود - مسئله مورد مشاجره بود.

این تئوری که بعداً به انقلاب مدام معروف شد اول باره توسط ترنسکی مطرح شد. ولی در دستور کار کنفرانس ۱۹۰۷ قرار نگرفت چرا که طرح پیشنهادی لنین مبنی بر بحث پیرامون شرایط کنونی انقلاب توسط منشویکها و بکمک ترنسکی شکست خورد. این آن چیز است که ترنسکی در آن مشاجره بیان کرد:

"آنچه که من میخواهم اینست که کنگره از ابتدا تا انجام سیاسی باشد یعنی مجمعی از نمایندگان انقلابی حزب باشد و نه یک کلوب متشکل از مارکسیستهای مطئن و نامطمئن که در مقابل صاحت کلی سرخم کند. من نیازمند دستورالعمل سیاسی هستم و نه بررسی های فلسفی کلی شما درباره خصیصه شرایط کنونی انقلاب... به ما فرمول عمل بدهید! این آنچه ترنسکیست که من میخواهم" ۷

هنگامیکه کنگره به بحث بر سر یک مسئله کلی "یعنی تئوریک رسید - رابطه سوسیال دموکراسی (نام آن زمان مارکسیسم) با احزاب بورژوازی - و لوکزامبورگ با فصاحت تمام در مورد مفهوم انقلاب روسیه و رابطه اش با یزاتیک صحبت کرد ترنسکی گفت:

"میتوانم با خوشحالی اذعان کنم که نقطه نظرهایی که لوکزامبورگ بنام هیئت نمایندگان لهستان عرضه کرد به نقطه نظرات من که مدافع آن بوده و هستم نزدیکی بسیار دارد. اگر بین ما اختلافی موجود است بر سر جزئیات است و نه بر سر مسیر

سیاسی . افکار ما بر زمینه مشترکی از تجزیه و تحلیل ماتریالیستی جریان دارد.
ولی لوکزامبورگ بر سر تئوری انقلاب مداوم بحث نکرد و ترتسکی هم به هنگام
ادامه سخنرانی‌اش در مورد مسئله رابطه سوسیال دموکراسی با احزاب بورژوازی
صحبتی از آن بیان نیاورد . اما ضدیتش را با موضع منشویکها مبنی بر اینکه "از
آنجا که این انقلاب بورژوازی است" میبایست توسط بورژوازی دموکرات به انجام
رسد" را گسترش داد . ترتسکی گفت :

" ما بعنوان ماتریالیستها میباید قبل از هر چیز بنیاد اجتماعی دموکراسی
بورژوازی را مورد بررسی قرار دهیم . درجه طبقات و اقتضای از جامعه می تواند
حامیان بیاید ؟ ... این حقیقتی است که با توده عظیمی از دهقانان روبرو
هستیم ... دهقانان هر قدر انقلابی باشند قادر به اجرای یک نقش مستقل
نیستند و توانشان برای نقش رهبری سیاسی حتی از آن هم کمتر است"
(۱۹۰۵ ، صفحه ۲۷۶)

" من برای سؤال مرکزیم علیرغم طرح مکرر آن پاسخی دریافت نکردم . شما
هیچ دورنمایی برای انقلاب ندارید . سیاست شما فاقد چشمانداز است " (همانجا
صفحه ۲۸۳)

ترتسکی صوبه‌ای بغیر از آنچه توسط بلشویکها عرضه شده بود ارائه نداد .
گرچه کوشید اصلاحاتی در آن وارد کند . در واقع او در چاب ۱۹۰۵ سال ۱۹۲۲
سخنرانی‌اش را دقیقاً بخاطر نشان دادن ضدیتش با منشویکها و اینکه به همراه
بلشویکها رأی داده بود باز تولید کرد . با اینحال درست در سالهای بعد از
کنگره یک سلسله مقالات حاوی حمله به بلشویکها و منشویکها نگاشت . بهترین آنها
(آنکه او باند ازهای از آن مفتخر بود که در باز تولید ۱۹۰۵ سال ۱۹۲۲ تجدید
چاپ کرد) مقاله‌ای بود که در جریده لوکزامبورگ سال ۱۹۰۹ چاپ رسیده بود

جمع بندی مقاله چنین است:

"... در حالیکه جوانب ضد انقلابی منشوریم از هم اکنون خود را آشکار کردند
چنین بنظر میرسد که جنبه های ضد انقلابی منشوریم فقط در هنگام پیروزی
خطری جدی مبدل گردد." (۱۹۰۵، ص ۳۱۶)

نوگویی این اعلام موضع تروتسکی در ۱۹۰۹ جهت پیشگویی "انقلاب آینده کافسی
نیود که در ۱۹۲۲ - یعنی تقریباً پنج سال پس از اینکه لنین عظیم ترین انقلاب را
در تاریخ رهبری کرده بود - مفرورانه موضع ۱۹۰۹ را چنین زیرنویس میکند:

"یادداشت به چاپ کنونی . این خطر همانطور که میدانیم هیچگاه مادیت
نیافت، چرا که تحت رهبری رفیق لنین، بلشویکها خط سیاسی خود را در مورد این
مهمترین مسئله در بهار ۱۹۱۷ یعنی قبل از کسب قدرت عوض کردند (نه بعد و نه
مبارزه درونی) (نویسنده) . (۱۹۰۵، ص ۳۱۷ زیرنویس)

بدیهی است که تروتسکی فکر میکرد این مطلب مفرورانه باشد، چرا که هدفی که
در نظر داشت همانطور که از سرسخن ۱۹۲۲ برنگل، جلد بیوی آید، این بود که پس
ابداً انحصاری تئوری انقلاب مداوم اصرار ورزد و مدعی پیروزی انقلاب ۱۹۱۷
بعلمت وجود آن تئوری گردد . این چیز است که او نوشت:

"این دقیقاً در فاصله بین نهم و دهم و اوپه و انتصاب اکثریت ۱۹۰۵ بود که نظراتی که
بعداً به تئوری انقلاب مداوم موسوم شد در فکر نویسنده شکل گرفت . این اصطلاح
برطوطراق در واقع بیانگر این تفکر است که انقلاب روسیه کرچه درگیر اهداف پوز-
وایی است ولی نباید در این حد متوقف گردد . . . علیرغم يك انقطاع ۱۲ ساله این
تجزیه و تحلیل کاملاً تائید شده است ." (۱۹۰۵، صفحات ۷ و ۶)

تکه اینجاست که در ظرف این انقطاع ۱۲ ساله چه اتفاقی افتاد؟ همانطور که
قبلاً مشاهده شد او در ۱۹۰۷ تمایلی به بحث پیرامون طبیعت شرایط کنسوسی

انقلاب نداشت. وی در ۱۹۰۹ نقدی را که فوقاً ذکر کردید علیه منشویکها و
 بلشویکها بچاپ رسانید و در ۱۹۱۰ در مقاله ای در نیوزایت آنرا تداوم بخشید.
 اولین تکه ای که توتسکی در آن منظور نمود چنین بود: "تئوری نمیتواند جایگزین
 تجربه گردد".

توکویی ۱۹۰۵ بمعنای بزرگترین تجربه هم از برای او و هم از برای پرولتاریا و
 دهقانان روسیه و طبقه کارگر جهانی نبود و فقط بمنزله مشاجرات جناحی بین
 بلشویکها، منشویکها و "اکونومیستها" بوده است. توکویی مارکسیسم صرفاً از
 درون مبارزه عایه دیدگاههای ایدئولوژیکی ابتدائی " (یعنی ناردنیکها))
 برخاسته است. توتسکی با منظور داشتن مشاجرات جناحی بین بلشویکها و
 منشویکها به نتایج زیرین میرسد: این اختلافات از "قرآیند انطباق روشنفکران
 مارکسیست با مبارزه طبقاتی یعنی عدم بلوغ سیاسی پرولتاریای روسیه" برخاسته
 است.

بنظر من آنچه که این استدلال قربانی میکند نه فقط "طبیعت" دهقانان که
 توتسکی بدان کم بها میداد بلکه پرولتاریاست که او آنرا عقب افتاده می انگاشت
 و عدم بلوغ سیاسی. بهر حال منطبق توتسکی او را بدینجا کشانید که بلشویکها
 و بخصوص لنین را به "فنیسیسم ایدئولوژیکی"، "سکتراریسم" و "فردگرایی روشنفکر
 مایانه" متهم میکند.

نه تنها توتسکی به تئوری انقلاب مداوم و یا نقطه نظر لوکزامبورگی در مورد
 طبیعت پیشرفته پرولتاریای روسیه بازنگشت بلکه به ورطه روان، عبارتتبر از وی علیه
 "مقدان اخلاقیات"، "دزدی" (اشاره ای به سلب مالکیت) و "آنارشسیسم جنسی"
 درظلتید.

این همه چنین تداعی معانی میکند که گویا کسی کاپکاتوری ضحک از تو-

سازمان اندام حزب "انجام داد".

لنین فقط سازشکاری سازمانی ترتسکی را مورد انتقاد قرار نداد. کتاب "برعکس" او اینکار را بخصوص در مورد مقاله ۱۹۱۰ و بخاطر فقدان مطلق "تئوریک" ترتسکی و بخاطر این مسئله که ترتسکی درباره طبیعت عینی انقلاب "افاقه استدلال نکرده بلکه بگونه‌ای ذهنی حتی "فلسفه تاریخ" خودش را هم به "مبارزه جهت نجات" تشریح قرار داد. این پرولتاریای از لحاظ سیاسی نابالغ "تفویض" داده بود، انجام داد.

مسئله برسر این نیست که در این با آن مشاجره حق با لنین بود یا با ترتسکی در واقع مسئله حیرت آور اینست که - آفریننده تئوری انقلاب مداوم - نه فقط از لحاظ سازمانی بلکه از نظر تئوریک سازشکار بود و این سازشکاری تئوریک نه فقط علیه "میکران" بلکه علیه خودش بود. خلاصه اینکه حتی یکی از نکات جدی‌ای که ترتسکی در ۱۹۰۵ طرح کرده بود کمترش نیافت و هیچ رابطه‌ای با آنچه او در طول ۱۲ سال بین ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ انجام داد نداشته.

هنگامیکه بالاخره انقلاب پرولتاریایی ۱۹۱۷ که توسط لنین و او رهبری شده بود پیروز گردید، سرانجام تئوری او به کجا کشید؟ انقلاب نوامبر ۱۹۱۷ هنوز بمنزله اوج انقلاب پرولتاریایی است که به بهترین وجهی در تاریخ انقلاب روسیه بازگو گردیده است. این کتاب واقعه‌ای برجسته در تاریخنگاری بوده و توسط کسی نگاشته شده که هم رهبری انقلابی و هم تاریخنگارش است. همه ضمایم تاریخ ۱۹۱۷ حاکی از دیدگاه ترتسکی پیرامون تئوری انقلاب مداومش است و این باندازه طبیعی کافیست. آنچه که طبیعی نیست مقداری تجدید نگارش تاریخی در ضمایم است بخصوص بهنگامی که مربوط به اختلاف او با لنین بر سر شمار "دیکتاتوری انقلابی" مومکراتیک پرولتاریا و دهقانان است که او تا سالها بعد از آن

انتشاری و بصورت "دیکتاتوری دموکراتیک پروژواشی پرولتاریا و دهقانان" آورده شده است. اوجیت اثبات اینکه چگونه این شعار بلشویکها را از فهم مسیر ۱۹۱۷ دورنگاه داشت، نشان میدهد که چگونه لنین بمنظور "دوباره مسلح کردن حزب" تلاش نمود.

این مسئله بخشا صحیح است اما کل حقیقت در اینست که این تئوری انقلاب مداوم ترسکی نبود که عمل دوباره مسلح کردن حزب "را انجام داد بلکه تزه‌های آریل لنین بود. کوشش جهت اقامه این ادعا که تزه‌های آریل دلالت بر تغییر لنین بسمت تئوری ترسکی دارد درحکم بریدن از روی تجدید سازمان یا - فکری کامل دیالکتیکی - فلسفی لنین است که نه تنها او را به ترسکی نزدیک نکرد بلکه به اساس ترین مشاجره آنها برسر شعار لنین مبنی بر "شکست کشور شما حاوی خسارتی کمتر است" و "تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی" منجر شد. این نه تئوری انقلاب مداوم ترسکی بلکه دیالکتیک انقلاب بود که منجر به ارائه تزه‌های آریل و نگارش دولت و انقلاب و طرح کسب قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک بوسیله لنین شد و تازه در اینموقع بود که ترسکی به لنین - و نه لنین به ترسکی - پیوست.

بالاخره تاریخ انقلاب روسیه حاوی انکشافی جدی در تئوری انقلاب مداوم است. برخلاف ۱۹۰۵ که هیچ چیز در مورد خطابه مارکس سال ۱۸۵۰ که برای اولین بار شعار "مداوم بودن انقلاب" را برای پرولتاریای آلمان که جنگید و انقلاب ۱۸۴۸ را باعث مطرح کرده بود نمیگوید، ضمیمه ۱۹۳۲ عمیقاً در مارکس ریشه دارد. ترسکی در اینجا بوسیله تجزیه و تحلیل قانون انکشاف مرکب ناموزون که به ابراز مارکس در این مورد که کشورهای پیشرفته تر صنعتی تصویرشده آتی کشورهای کمتر انکشاف یافته را ارائه میدهند، مرتبط است طرحی کنکرت

از شهری خود را عرضه می‌دارد. ترتسکی از لحاظ متدولوژیک نشان می‌دهد که آنچه مارکس در آنجا در نظر داشت نه اقتصاد جهانی بلکه نمونه‌گشویی واحد بود. او بر اداه می‌گوید که انکشاف صنعتی انگلیس اگرچه نمودار آتیۀ فرانسه است، اما بهیچوجه درباره روسیه و هند "صدق نمی‌کند و نتیجه می‌گیرد که مخاطر اینکه منشویکها "این ابراز مارکس را که مشروط است بی قید و شرط قبول می‌کنند" از روی مسیر حرکت انقلاب روسیه بدور مانده و به توافق بالیبرالها کشیده شدند از طرف دیگر این ابراز مارکس که هیچ صورتبندی اجتماعی تا قبل از اینکسه تمام نیروهای مولده آن انکشاف پیدا کرده باشند ناپدید نمی‌گردد، نقطه حرکت دیگری را در بر دارد. اینبار مارکس نه درباره کشورهای منفرد بلکه درباره سلسل سامانه های اجتماعی (برده داری، قرون وسطی، کاپیتالیسم) صحبت می‌کند در حالیکه منشویکها آنها را به یک کشور مجزا انطباق داده و از اینرو چنان کردند که کوی نیروهای مولده در خلا انکشاف می‌یابند. آنها با از نظر دور داشتن مبارزه طبقاتی و ظرف جهانی، بجای مقابله با سرمایه داران بالفصل روسیه هیچ چیز مگر "احتمالات انتزاعی اقتصادی" تولید نکردند. (تاریخ انقلاب روسیه، جلد سوم، ص ۳۷۸).

همین اندازه برای پاسخگویی به منشویکها کفایت می‌کند. اما در مورد آنچه که ترتسکی "تجدید حیات ایدئولوژیکی" (جلد ۳، ص ۳۸۱) نامید چه ؟ ما در اینجا یکبار دیگر میتوانیم تناقض درونی ترتسکی را مشاهده کنیم. با انتقال دادن این مباحثه به زمینه اتهامات استالین به او و به ریزبوتنیسم استالین در مورد انقلاب جهانی که آنها به "سوسیالیسم" ناسیونالیستی "در یک کشور" محدود می‌نمایند، مسئله "تجدید حیات ایدئولوژیکی" تا آنجا که مربوط به موضع لنین در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ میشود، از قلم می‌افتد. او چند عبارت بسیار جالب از لنین را نقل قبول

مینماید (من برای اولین بار اضافه میکنم که او بهنگامیکه آنها در ۱۹۰۵ نوشته شد توجهی بدان نداشت) عباراتی که به " شروع مبارزه قطعی برای انقلاب سوسیالیستی . . . این آغاز مبارزه واقعی پرولتاریا خواهد بود " اشاره میکند . او همچنین ابراز لنین در سپتامبر ۱۹۰۵ را نقل میکند : " ما از پس انقلاب دموکراتیک با سرعت عبور کرده و با تمام قوا - قوای پرولتاریای آگاه و متشکل - به انقلاب سوسیالیستی پیشروی میکنیم . ما خواستار یک انقلاب متداوم میباشیم . مادر نیمه راه نمی‌ایستیم " . (جلد ۳ ، ص ۳۸۲)

ترتسکی اینکار را عمدتاً بدین خاطر که اثبات نماید تئوریهای هر دو نفر - صرفنظر از شعارها - به آن حدی که مشاجرات جناحی وانسودشان می‌ساخت اختلاف ندارد انجام میدهد بلکه بیشتر بدین خاطر که مدعی اختلافی نبود کسه ناچار به " دوباره مسلح کردن " منجر شد و چنانچه لنین خود را به تئوری ترتسکی مسلح میکرد علی غیر لازم بود! از اینرو ترتسکی قرابت عقاید را با نقل قول دیگری از لنین - که وی آنرا در موقعیت دیگری نوشته بود - در این مورد که این حلق انقلابیون است که " خیالپردازی کنند منتفی مینماید ، توکمی لنین تمام مطالب فوق را تنها بصورت یک خیال ابراز داشته بود .

از آنجا که مقاله لنین در رابطه با این امر بود که کارگران اروپا نیز بخواهند خواست و " به ما چگونه انجام آنرا نشان خواهند داد " ، ترتسکی صحیحاً این جنبه انترناسیونالیستی از مبارزه اش علیه " تئوری " سوسیالیسم در یک کشور استالین را در مقابل با مفهوم مارکسیستی انقلاب جهانی وسعت بخشید . ولی اگر چه این ضمیمه بمثابة یک کل علیه استالین متوجه شده است و عمیقاً انترناسیونالیسم لنین را عرضه میدارد ، ترتسکی در آن در مورد موضع لنین پیرامون دهقانان بیعدالتی عظیمی را روا میدارد بطوریکه تقریباً موضع خود را در مورد اینکه دهقانان " متحالی

غیرقابل و خیا^{بین}انکار هستند (جلد ۳، ص ۳۸۵) ارا به لنین نسبت می دهند . آنچه که قبل از هر چیز جلب توجه میکند عدم قابلیت ترسکی در فهم نقطه حرکت تئوریک کابلا نویسی است که توسط لنین در تزهایش درباره مسائل فلسفی و استعماری در دو مین گنگره انترناسیونال کمونیستی عرضه شده بود . اشاره ترسکی به آن تزا در چهار جوب مبارزه اش علیه استالین - انترناسیونالیسم در مقابل ناسیو نالیسم - محدود شده بود و نه برهمنای نیروی زنده انقلابی دهقانان ، مسئله ملی و این چشم انداز که چنانچه انقلاب جهانی از طریق بولین حادث نشد " پس چه بسا " از طریق یکن حادث گردد .

این نقطه جدید حرکت توسط ترسکی حتی در تئوری ادراک نگردید چه رسد به آنکه انکشاف یابد . البته تلاش تهرقایی او جهت اعتبار دادن به پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ بسبب تئوری انقلاب مد اوش در قعر مبارزه ترسکی - استالین که پس از مرگ لنین در گرفت قرار نداشت . نسه . دلایل عینی بیشتری در کار است ؛ مرحله جدید سرمایه داری جهانی بازتاب خود را در تسلیم رومیزیونیستی استالین بسه انگیزه های سرمایه داری - بهنگامیکه در مسیری خلاف جهت خواستهای کارگری حرکت کرد - یافت . البته استالین بهنگامیکه شروع به ریون ر دای لنین کرد ، از شاگرد خاصی که حول نکات افزوده شده به چاپ ۱۹۰۵ ترسکی بسال ۱۹۲۲ در گرفت بهره برداری نمود .

کوجه این مسئله خارج از هرگونه شك و تردید است ، با این وجود هیچ راهی برای خلاصی از چنگ آنچه لنین در دوران ۱۲ - ۱۹۰۷ در مورد " فقدان فهم تئوریک " به ترسکی نسبت داد وجود ندارد . وجود این مسئله بود که باعث شد لنین ، ترسکی را هم در تئوری و هم در سازمان " سازشکار " تلقی نماید . در واقع از آنجا که این يك سازشکاری تئوریک بود ، ترسکی را در آن واحد بد آنجا کشانید

که به قمار اتحاد سازمانی با منشویکها دست یازید و انکشاف حتی تئوری خودش را هم برای او تقریبا غیر ممکن ساخت .

نقاط کرمی يك تئوری جدی انقلابی در فعالیت خود انگیخته توده های انقلاب کننده ، در توان رهبری و در برجسته نمودن آن نیروهایی که نه فقط بمنزله قوه بلکه همچنین در حکم شعور انقلاب میباشند ، نهفته است . و این هم در مورد مواجهه شدن با يك انقلاب کثرت و هم با يك ضد انقلاب صدق میکند . قطعا انقلاب ۱۹۱۷ يك خیزش خود انگیخته توده ای بود . موفقیت آنرا بهیچوجه نمیتوان تنها به يك عامل نسبت داد . سهم لنین بسیار عظیم بود . ولی این بدان معنی نیست که سهم او خالی از عیب بود - این حداقل در مورد برداشت او درباره حزب رهبری کننده و بخصوص درباره شیوه زنده گرایانه ای که او در ۱۹۰۲ برای اولین بار آنرا عرضه نمود صدق میکند . اینکه ترسکی در ۱۹۱۷ در مقابل آن [حزب] سرفرو - آورد ، تنها بمنزله خم شدن هر چه بیشتر سهم عظیم خود ترسکی در آن انقلاب بود .

* مقایسه آنچه لنین در سال ۱۹۰۲ نوشت با آنچه که بعضی در گرفتن انقلاب ۱۹۰۵ نکاشت . " طبقه کارگر بطور غریزی و خود بخودی سوسیال دموکراتیک است و افزون بر ۱۰ سال فعالیت سوسیال دموکراسی ، برای استحاله این خود انگیختگی به آگاهی بسیار کوشیده است . " (تجدید سازمان حزب ص ۳۲ جلد ۱۰ مجموع آثار) همچنین نگاه شود به جلد ۱۰ مجموع آثار ، سرسخن لنین بر " کلاسسیون ۱۲ ساله " .

" چه باید کرد ؟ خلاصه ای از تاکتیکهای ایسکرا و سیاست ایسکرا در ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ است . دقیقا يك خلاصه ، نه بیشتر و نه کمتر . . . من در کنگره دوم هیچ کوششی جهت ارتقا فرمول بندی در چه باید کرد ؟ به سطحی پروگراماتیک که حاوی (بقیه زیر نویس در صفحه بعد)

همانطور که قبلاً نشان دادیم اینکه آیا تئوری انقلاب مداوم در ۱۹۱۷ تأیید یا تکذیب گردید توسط تکرار صرف تئوری ۶ - ۱۹۰۵ در ۱۹۲۲ غیر قابل اثبات است. نکته‌ای که به هنگام نوشتن تاریخ انقلاب روسیه در ابتدای دهه ۳۰ در دستور کار قرار داشت وجود چنان تئوری‌ای بود که بتوان با آن مقابله با مرحله نوین سرمایه‌داری جهانی رفت؛ رکود بزرگی که حاصل آن سرمایه‌داری دولتی بشابۀ پدیده‌های جهانی گردید. کریچه در اواسط دهه ۱۹۳۰ ترسکی با بیروکراسی استالین جنگیده و انقلاب خیانت‌شده را نکاشته بود ولی او استحاله روسیه به یک جامعه سرمایه‌داری دولتی را نفی کرد! و سرانجام در تبالجه استالینسم شد و خواستار دفاع از روسیه بشابۀ یک دولت کارگری به انحطاط کشیده شده گردید و همانطور که قبلاً گفتیم این درست‌ترین صورت گرفت که معاهده ننگین هیتلر - استالین راه را برای جنگ جهانی دوم گشوده بود.

هم از اینروست که مشاهده هر دو انقلاب، نه بمنظور سرفرود آوردن در برابر مشاجرات جناحی و نتایج انحرافی تشویک بلکه با چشم‌اندازی از انقلابات آینده بدل به یک ضرورت میگردد.

-- رایا نو نایفسکایا --

(بقیۀ نوبیس صفحه قبل) اصولی خاص باشد نکرده‌ام... (صحف ۱۰۲ و ۱۰۷) گذار به یک حزب کارگری که بطور دیکراتیک سازماندهی شده باشد توسط باشویکها در نسوایا زین در نوامبر ۱۹۰۵ یعنی بعضی اینکه بنظر می‌رسید شرایط برای فعالیت علنی آماده شده است اعلام گردید. این گذار در واقع بمنزله گسیختگی قطعی باشیوه‌های کهن محفلی که پیش از حد دوام آورده بود: (ص ۱۰۵)

یادداشتها

- ۱- نگاه شود به فصل ۴ کتاب فلسفه و انقلاب من تحت عنوان "لئون تروتسکی بنزله يك تئوريسين" (نیویورک، دل، ۱۹۷۳)
 - ۲- لئون تروتسکی، ۱۹۰۵ (نیویورک، کتاب و نتج، ۱۹۷۲- انگلیس چاپ پنکون، ۱۹۷۳)
 - ۳- نگاه شود به جلد اول ضمیمه دوم، فصل "دوباره مسلح کردن حزب" و جلد سوم، ضمیمه دوم "سوسیالیسم در یک کشور جداگانه" ۲ و جلد ۳ ضمیمه ۳ "اشارات تاریخی به تئوری انقلاب مداوم" در تاریخ انقلاب روسیه تروتسکی (نیویورک، سیمون و شوستر، ۱۹۳۲)
 - ۴- لئون تروتسکی، نیوزایت سال ۲۸، جلد دوم، ۹ سپتامبر ۱۹۱۰، ص ۸۷۱ و ۸۶۰
 - ۵- آثار منتخبه لنین، جلد ۳، صفحات ۵۱۸-۴۹۹، نیویورک، اینترناشیونال پابلیشرز، ۱۹۴۳
 - ۶- بخصوص نگاه شود به پاراگراف آخر خطابه در آثار منتخبه مارکس و انگلس مسکو، ۱۹۶۶) جلد یکم، ص ۱۸۵
- "اما خود آنها میباید توسط روشن نمودن اذهان خود در مورد اینکه ضافع طبقاتیشان چیست، توسط اتخاذ هرچه سرریزتر موضع بمثابه حزبی مستقل، منتهای کوشش خود را برای پیروزی نهایی ضروری دارند و حتی برای يك لحظه هم که شده اجازه ندهند که خرد و بورژوازی دموکرات باالقاضی ریاکارانه فریشان دهند و برسر سازماندهی مستقل حزب پرولتاریایی مانع ایجاد کند. شعار جنگی آنها میباید "انقلاب مداوم" باشد.

۷- از لحظات کنکوه حزب سوسیال دموکراتیک کارگران روسیه بسال ۱۹۰۷

(مسکو، ۱۹۶۳)

۸- همانجا، ص ۳۹۷، این پاراگراف به هنگامیکه ترسکی در ۱۹۲۲ سخنرا-
نیش را در فرم ضمیمه‌ای بر ۱۹۰۵ تجدید تولید میگرد حذف گردید.

۹- لندن، همانجا ص ۵۱۵.

۱۰- نقل قولهای بهتر و کاملتری از نوشته‌های ۷- ۱۹۰۵ لندن در جزوه
انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نوشته سولمن م. شوارتز منسوب تجدید تولید گردیده است
(شیکاگو، چاپخانه دانشگاه شیکاگو، ۱۹۶۷). البته او انگیزه‌های پنهانی خود
را در است. خواست او کوشش جهت اثبات اینست که لندن و ترسکی چه "دیکتا-
تورهای" معروفی بوده‌اند. تنها طریقی که میتوان آنچه را لندن برایش ایستادگی
میگرد فهمید، مطالعه مجموعه آثارش میباشد که در آن حدود ۶ جلد (۸ تا ۱۳)
به سالهای ۷- ۱۹۰۵ اختصاص دارد.

۱۱- همچنین نگاه شود به تجزیه و تحلیل من در مورد دیدگاه ترسکی نسبت به
دهقانان در جزوه "لئون ترسکی به مثابه انسان و تئوریسین"، مطالعات کمونیسم
معاصر، بهار و تابستان ۱۹۷۷.

۱۲- نگاه شود به بخش چهارم، قسمت اول (" سرمایه‌داری دولتی روسیه
در مقابل قیام کارگران "، " استالین "، " شروع پایان بخشیدن به توتالیترانیسم
روسیه ") در کتاب من مارکسیسم و آزادی . (چاپ انگلیسی توسط انتشارات پلوتو
چاپ چهارم، ۱۹۷۵) صفحات ۲۵۷-۲۶۲.

بیسوکسرافسی

خانم رایا دونایو فسکایا مؤسس ماهانه نیوز اند لتوز، از زمره بنیانگذاران فلسفه مارکسیست - هومانسیم یا به بیانی انسانیت مارکسیستی می باشد. وی قریب نیم قرن است که در جنبشهای انقلابی بین‌المللی پیروزه در آمریکا شرکت فعال داشته و از جمله اندک کسانی است که ضمن مخالفت با انواع مارکسیسم "رسمی" و استناد ارد "در کوشش‌های اساسی این فلسفه در آثار مارکس و هگل همت گماشته است. دونایو فسکایا بر آن است که بدون پی بردن به اساس این فلسفه آزادی یعنی دیالکتیک مارکسیستی، برای دریافتن عناصر و نیروهای که در مسیر سوق دادن جامعه به جلو - یعنی در پیشبرد انقلاب - حرکت و مبارزه می‌کنند و بدون درک رابطه مبارزه روزمره و خود جوشی توده‌ها با فلسفه و تئوری این مبارزه به مثابه یک واحد و یک کل، بر اندازی سیستم سرمایه داری چه در فرم خصوصی و چه دولتی آن و مهتر از آن استقرار جامعه‌های انسانی، عاری از استثمار تبعیض نژادی و جنسی، ناممکن خواهد بود. خانم رایا دونایو فسکایا تا کنون آثار متعددی منجمله دو کتاب مارکسیسم و آزادی، و فلسفه و انقلاب را بر رشته تحریر در آورده است.